

نوسازی و توسعه، در جست‌وجوی قالبهای فکری بدیل*

نظریه و مکتب نوسازی، در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بر افکار و اذهان بسیاری از نظریه‌پردازان غربی و، به تبع آنها، روشنفکران جهان سوم غالب بود. این نظریه تحت تأثیر جنگ سرد میان ابرقدرتها و رقابت با کمونیسم، به‌عنوان نظریه و ایدئولوژی‌ای مفسر نارسایها و علل عقب‌ماندگی جوامع درحال توسعه درمقابل نظریات مارکسیستی طرح شد و معمولاً ضمن غفلت از نقش امپریالیسم و با قرار دادن جوامع سنتی، عقب‌مانده و کشاورزی در مقابل جوامع مدرن، پیشرفته و صنعتی، بر تغییرات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی غیرادیکال برای انتقال از عقب‌ماندگی به توسعه تأکید می‌ورزید. در مقابل، نظریات مارکسیستی و به‌ویژه نومارکسیستی (در قالب نظریه وابستگی و نظریه نظامهای جهانی) به ریشه‌های تاریخی، ساختاری و بین‌المللی توسعه‌نیافتگی جهان سوم پرداخته، بر نقش استعمار و امپریالیسم در توسعه‌نیافتگی تأکید می‌کردند. بدین ترتیب، نظریاتی که در چارچوب بحث نوسازی از سوی نظریه‌پردازان امریکایی و اروپایی درخصوص جهان سوم طرح شده‌اند اغلب رنگ‌وبوی ایدئولوژیک و سیاسی داشتند؛ با نادیده گرفتن واقعیتهای تاریخی، فرهنگی و اجتماعی جوامع درحال توسعه معتقد بودند که تنها یک راه برای توسعه جهان سوم و گذار آنها از سنتی به مدرن وجود دارد و آن هم، مسیری است که غرب پیموده و بر اثر آن به «توسعه» رسیده است. اما با توجه به نارسایهای فراوان مکتب نوسازی، این نظریه بتدریج و به‌ویژه از اواخر دهه ۱۹۶۰ محبوبیت خود را از دست داد. این واقعیت نظریه‌پردازان نوسازی را به تجدیدنظر در فرضیات خود واداشت.

درواقع، مفهوم توسعه واجد باری ارزشی است و بنابراین، معنا و محتوای آن در چارچوب مکتب نوسازی نمی‌توانست از چارچوب فرهنگی و ارزشی غرب خارج

* S. C. Dube, *Modernization and Development, The Search for Alternative Paradigms* (Tokyo: The United Nations University, London and New Jersey: Zed Books Ltd, 1988).

باشد. در بعد اقتصادی نیز نظریات نظریه پردازان نوسازی بیشتر بر رشد اقتصادی تأکید می‌ورزیدند، اما توصیه‌های آنها نه تنها صنعتی شدن را برای جهان سوم به ارمغان نیاورد، بلکه بر شکافها و نابرابریهای اجتماعی در درون این جوامع نیز افزود. تجربه عملی کشورهای درحال توسعه، خصوصاً طی دو سه دهه گذشته که از طرف سازمان ملل برای جهان سوم به نام «توسعه» نامیده شد، نشان داد معجزه‌ای که نظریات نوسازی، رشد اقتصادی و توسعه در چارچوب مکاتب لیبرال غربی وعده می‌دادند به وقوع نپیوست. لذا، بسیاری از متفکران و نظریه‌پردازان آگاه و روشن بین، به‌ویژه از جهان سوم، درصدد یافتن راه‌حلهای بدیل نوسازی و توسعه که با واقعیتهای تاریخی، فرهنگی و اجتماعی جوامع شرقی و درحال توسعه سازگار باشد برآمدند. در چنین زمینه‌ای است که کتاب نوسازی و توسعه، در جست‌وجوی قالبهای فکری بدیل توسط پروفیسور اس. سی. داب، نویسنده و محقق هندی، که سالها در دانشگاههای برجسته امریکا و انگلستان تدریس کرده و با واقعیتهای جوامع جهان سوم و به‌ویژه شرقی هم به‌خوبی آشناست به‌رشته تحریر درآمده است.

پروفیسور داب در این کتاب به یک پرسش اصلی پرداخته است: آیا اجماعی میان محققان، سیاستگذاران و سیاستمداران جهان سوم در مورد اهداف و استراتژیهای نوع جدیدی از توسعه وجود دارد یا خیر؟ نویسنده در تلاش برای پاسخ دادن به این پرسش گرچه کاملاً از چارچوب و اصول اقتصاد سرمایه‌داری خارج نمی‌شود، ولی به‌طور اساسی از برداشتهای مرسوم و غالب درخصوص مسائل جهان سوم فاصله می‌گیرد.

مطالب کتاب در هفت فصل عمده ارائه شده‌اند. در فصل اول، نویسنده به‌طور خلاصه ادبیات مربوط به دو مفهوم کلیدی نوسازی و توسعه را با توجه به آرای نظریه‌پردازان معاصر غربی بررسی می‌کند و ضمن نقد و ارزیابی نظریات طرفداران لیبرال مکتب نوسازی و توسعه، می‌کوشد پاره‌ای خصوصیات و ویژگیهای عام و علمی قابل کاربرد و مفید برای جوامع درحال توسعه را از درون آن آرا استخراج کند.

مؤلف با توجه به شکست تئوریهای نوسازی موجود و عدم تحقق توسعه موعود آنها در عمل، به واقعیتهای تلخ و مشکلات حادی می‌پردازد که به‌رغم تجربه چند دهه نوسازی و توسعه‌گریبانگیر توده‌های محروم جوامع درحال توسعه در آستانه قرن

بیست و یکم است؛ نظیر، فقر و گرسنگی، بی‌خانمانی، فقدان بهداشت، سوادآموزی، اشتغال و امکانات اجتماعی و رفاهی دیگر، تخریبهای زیست محیطی و افزایش سریع جمعیت؛ و وضع نابسامان آنها را در ارتباط تنگاتنگ با وضع ملل ثروتمند جهان و در مقایسه با آنها مورد توجه قرار می‌دهد و امکاناتی را که به واسطه پیشرفت علم و تکنولوژی در جهت تغییر این دوگانگی عظیم میان ملل فقیر و غنی وجود دارد یادآور می‌شود. او در پایان این فصل، عقلانیت مورد ادعای بشریت و، در واقع، جوامع کنونی غرب را مورد سؤال قرار می‌دهد و می‌پرسد: آیا آنان «به‌طور قاطع اقدام به اصلاح و تغییر گرایشهای جاری خواهند کرد؟»

در فصول دوم و سوم، مؤلف به بازنگری در مفاهیم نوسازی و توسعه، که رشد اقتصادی هدف عمده آنان بوده است، می‌پردازد و در جست‌وجوی قالبهای فکری بدیل برمی‌آید. پروفیسور داب انجام تغییرات ذهنی، نهادی و ساختاری در ابعاد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی - اجتماعی را در جهت رفع موانع ایدئولوژیکه، انگیزشی، نهادی و سازمانی و در اقدام به نوسازی و نیل به توسعه‌ای اصیل و حقیقی ضروری می‌بیند. به نظر وی باید در قالبهای فکری بدیل نوسازی و توسعه، بر محذورات زیست محیطی، تغییر نظام سیاسی - اقتصادی ناعادلانه بین‌المللی، توجه به فقرزدایی و استقرار عدالت اجتماعی و اقتصادی، توزیع عادلانه ثروت و درآمد و ایجاد اشتغال و مردمی و مشارکت‌آمیز ساختن سیاستها تأکید کرد. نکته جالبی که نویسنده کتاب با مطالعه تجربه و تلاش جهان سوم در جهت توسعه متذکر می‌شود سیر تحول این جوامع است از مراحل تقلیدی، عکس‌العملی و تجربی و ورود آنها به مرحله چهارمی که مرحله جست‌وجو و کاوش برای دستیابی به قالب فکری بدیلی مبتنی بر فرهنگ، نیازها و شرایط خاص خودشان است.

در فصل چهارم و در جهت طرح نظریات جدید و قالبهای فکری بدیل توسعه، مؤلف تعبیر جامع‌تر توسعه اجتماعی را در مقابل توسعه اقتصادی ارائه کرده، طی آن می‌کوشد بر دو محور بسیار مهم و اساسی حیات انسانها و جوامع، یعنی «نیازهای بشر» و «کیفیت زندگی»، که در تئوریهای رایج توسعه مورد غفلت قرار گرفته‌اند، متمرکز شود. نویسنده پرداختن به این دو محور حیاتی را هم برای جوامع غنی و هم برای جوامع فقیر در روند

انقلابی نهادی که در برگیرنده تغییر ارزشی رادیکالی نیز هست ضروری می‌داند. اما اگر برآورده کردن نیازهای بشر و اعتلای کیفیت زندگی اهداف حقیقی تغییر هستند، توسعه اجتماعی به این مفهوم وسیع متضمن چه عناصری است؟ آیا به طرز تلقیها نسبت به محیط زیست مربوط می‌شود؟ آیا به نقش مردم عادی در تعیین اهداف توسعه و راههای رسیدن به آنها می‌پردازد؟ آیا برای وجدانی‌سازی و برای اقدام اثباتی در جهت رسیدگی به وضع مغضوب‌ترین «مغضوبین زمین» است؟ آیا برای تمرکززدایی و فاصله گرفتن از بوروکراتیک‌سازی امور است؟ اینها برخی از سؤالاتی است که در فصول پنجم و ششم این کتاب، که مربوط به پارامترهای سیاستگذاری و چارچوب عمل است، طرح و مورد بحث قرار می‌گیرند.

در بحث جالبی از باطنی و وجدانی‌سازی، نویسنده به رابطه بین قدرت و توسعه، و نقش و جایگاه مردم در آن پرداخته و معتقد است که به رغم ادعای حکومت‌های جهان سوم در کار کردن به نام و به نفع مردم، تنظیم و اجرای سیاستگذاری هر دو به نفع نخبگان حاکم بر جامعه و صاحبان منافع مستقر سنگینی می‌کند و «توده‌هایی که همه بیانیه‌های سیاسی به نام آنها تهیه شده‌اند و بهبود وضع آنها، حداقل ظاهراً، مورد اعتقاد همه مرام‌های سیاسی است - هم‌چنان در انتهای صف قرار می‌گیرند و خرده‌ریزه‌هایی برای آنها به عنوان ژست خیرخواهانه و سخاوتمندانه انداخته می‌شود.» (ص ۸۴) به همین خاطر است که حجم و میزان فقر مطلق که حدود ۸۰۰ میلیون نفر جمعیت جهان را در برمی‌گیرد نه تنها کم نشده، بلکه افزایش هم یافته است. فقر هم فرهنگ خاص خودش را به همراه می‌آورد که مشخصه‌هایی عام دارد. در واقع، مشارکت سیاسی توده‌ها بدون سیاست وجدانی‌سازی که عبارت است از «یک روند دگرگونی در شناخت و در ارزشگذاری، خصوصاً در مردم فقیر عالم»، عمق و اصالت ندارد. به نظر پروفیسور داب، در این روند وجدانی‌سازی، توده‌ها درخواست یافت که:

«شکافها و نابرابریهای اجتماعی را به وسیله یک حرکت ساده نوعی عصای جادویی و سحرآمیز نه می‌توان کنار گذاشت و نه از بین برد. با درک و شناخت آگاهانه نسبت به روندهای اجتماعی و پویایی درونی‌شان، آنها نسبت به همه اکسیرها و نوشداروهای لحظه‌ای و موقتی بی‌اعتماد می‌شوند. آنها به‌طور نقادانه‌ای وعده‌ها و عملکرد صاحبان

قدرت و مشتاقان دستیابی به آن را ارزیابی می‌کنند. بدین طریق، احزاب سیاسی قادر نخواهند بود که آنها را نادیده بگیرند. حس تبعیت و شهروندی آگاهانه بهترین تضمین برای موفقیت دموکراسی مشارکت‌آمیز - هر برجسب و عنوان سیاسی که خود بگیرد - است.» (ص ۸۸)

درباره نهاد سیاسی نیز مؤلف به حق به گسترش دستگاه دیوان‌سالاری دولت، که ظرفیت و صلاحیت کمی در پاسخگویی به نیازها و خواسته‌ها و نوآوری‌های توده‌های مردم و گروه‌های اجتماعی دارد، اشاره می‌کند؛ و ترکیب و ادغام نامیمون قدرت سیاسی و قدرت بوروکراتیک را، که مانع اجرای مؤثر برنامه‌های توسعه می‌شود، خاطر نشان می‌کند و می‌افزاید این گرایش آشکارا غیرمولد است:

«مردم عادی دسترسی خیلی محدودی به حکومت دارند یا هیچ دسترسی ندارند. حتی برای حیاتی‌ترین تماسها آنها به‌طور تغییرناپذیری مجبور هستند که از دلالتها یا واسطه‌های سیاسی کمک بطلبند. این وساطت به بهایی موجود و برقرار شده است. مردم مجبور هستند که برای انجام کارها در کف دست کارگزاران دولتی در سطوح مختلف رشوه بگذارند: به نظر می‌رسد که فساد در طرز کار نظام در حال ظهور تعبیه شده باشد. این امر عموماً بی‌اعتمادی نسبت به دستگاه دولتی را به بار می‌آورد. از طرف دیگر، یک نظام سیاسی و اداری ایزوله شده نمی‌تواند به خوبی عمل کند، زیرا بازخورد کافی از ائتشار و لایه‌های پایینی جامعه نمی‌گیرد؛ حتی هنگامی که علایم و نشانه‌های خطر و پریشانی بلند و رسا و روشن هستند، آن تمایل دارد که آنها را از مسیر اصلی منحرف یا اهمیت آنها را دست‌کم بگیرد. فقدان مشارکت در روند تصمیم‌گیری سبب ایجاد بی‌تفاوتی و بی‌علاقگی در مردم عادی است که عمل‌گرایی نهانی آنها به وسیله نیروهای ضدحکومتی برای نفع خاص خودشان مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.» (ص ۹۸)

در فصل آخر کتاب نیز خلاصه و نتیجه‌گیری مطالب مطروحه در فصول قبلی آمده است.

در مجموع ویژگی بارز این کتاب پرهیز از فلسفه‌بافی و نظریه‌پردازی ذهنی و تجربیدی محض و اتخاذ جهت‌گیری کاربردی درباره اندیشه و عمل مربوط به توسعه و مسائل مرتبط با آن، نظیر برنامه‌ریزی، رشد اقتصادی و تغییرات اجتماعی است. از این رو، این کتاب نه تنها برای محافل علمی و دانشگاهی و پژوهشگران بلکه برای

سیاستگذاران، برنامه‌ریزان و مدیران اجرایی و همه افراد متفکر و درگیر و علاقمند به مسائل مربوط به توسعه و توسعه‌نیافتگی، به‌ویژه در جوامع شرقی، خواندنی است. ویژگی مهم دیگر این کتاب توجه جدی نویسنده به نقش فرهنگها و نظامهای ارزشی و مذهبی جوامع در حال توسعه در تعیین اهداف و استراتژیهای توسعه و انواع جدید آن، و نیز به همین دلیل در احتمال وجود استراتژیها و راههای مختلف نیل به توسعه است. نویسنده دیدگاهی کاملاً شرقی نسبت به انسان و نیازهای طبیعی و اساسی بشر، هم در ابعاد مادی و هم در ابعاد معنوی، و نیز نسبت به طبیعت و مسائل زیست محیطی و جامعه و ابعاد اجتماعی حیات انسانها، فراتر از فردگرایی، ماده‌گرایی و سکولاریسم خاص جوامع غربی دارد. در عین حال، پروفیسور داب جهت‌گیریهای بنیادگرا، احساسی و افراطی پاره‌ای افراد و گروهها در جوامع شرقی را که جنبه‌های مثبت فرهنگ و تمدن غرب را نادیده می‌گیرند و نوسازی و توسعه را مترادف با غربگرایی می‌دانند مورد انتقاد قرار می‌دهد و مواضع آنان را مانع دستیابی جوامع مذکور به نوع جدید، اصیل و حقیقی توسعه می‌داند.

کتاب نوسازی و توسعه فراتر از بحثهای خشک ذهنی و خسته‌کننده، راهنمای عملی مفیدی برای پژوهشگران و نیز برای سیاستگذاران و مدیران اجرایی است و نویسنده حاصل تجربیات چندین ساله خود را در کشورهای شرقی و غربی، هر دو، خصوصاً در سخن از جایگزینها برای تحقق توسعه، با بیانی شیوا و روشن برای خوانندگان ارائه می‌کند.

سید احمد موثقی عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران